

به گردانندگان محترم سایت نهضت آینده افغانستان .

سپاس بی پایان از نشر فوتوی رفیق مرحوم عبدالکریم شادان .
اولاً موفقیت شما و همه دست اندر کاران سایت وزین شما را در امر پیشبرد امور مربوطه خواسته و موفقیت های بیشتری بشما آرزو میدارم. ثانیاً طوریکه اخیراً برای اولین بار به سایت شما بر خورد م و مروری به هر بخشی ارزنده و پرمحتوای آن نمودم دفعتاً چشمم به تصویری افتاد که سالهای بسیار با این شخصیت علمی و نمودی از یک کرکتر عالی انسانی به حیث یک برادر کوچک و رفیق آشنایی کامل داشتم. تحت تصویر، عنوان مختصری از زیستنامه محترم رفیق شادان مرحوم بنظرم جلوه نمود که ضرورتی برای دانستن سوابق کار کرده گی رفیق مذکور را برای خود ندیدم ، چه او را بین سالهای ۱۳۴۳ تا سال هجرت بکشور های اجنبی ۱۳۶۹ دقیقاً شناخت داشتم.

اینکه چطور این شناخت آغاز شد با عذر از کمی ها و کاستی ها در معرفی این شخصیت عالی و کرکتر انسانی و شخصیت علمی در حد توان خود چنین گذارش میدهم :
برج میزان سال ۱۳۴۳ هجری شمسی ، به اساس معلومات قبلی ایکه دریافت داشته بودم ، دریافته بودم که بستی در یکی از شعبات جدید التاسیس وزارت عدلیه بنام دستگاه طب عدلی که در آنوقت محترم سید شمس الدین خان مجروح سمت وزیر عدلیه را داشتند کمبود میباشد لذا دروازه دفتری را بدون توجه به لوحه آن باز کردم عقب میز کار جوانی رشید، برومند و خوش سیما و خوش لباسی را دریافتم که این جوان همانا رفیق مرحوم عبدالکریم شادان بود که آنزمان به حیث مدیر عمومی روابط خارجه وزارت عدلیه ایفای وظیفه مینمودند. بهر ترتیب بعد از ادای سلام بوی ، او رو بمن نموده وبا لهجه ای مهربانانه گفت بفرمایید کدام کاری است ؟

من که در آن زمان در عنفوان جوانی قرار داشته و خود نیز با سر و وضع تمیز آراسته بودم محترمانه برایش گفتم بلی کاری داشتیم و عقب وظیفه ای میگردم که شما آنرا در دستگاه جدیدالتاسیس طب عدلی تان کمبود دارید و من نظر به علاقه ای که بحقوق و قانونگذاری دارم میخواهم در آن بست تقرر حاصل و از تجارب علمی و مسلکی و اندیشه های جوانان آگاه این وزارت بهره مند گردم. حرف های من که تقریباً بدون کم و کاست اینجا تذکر دادم چنان در دل و افکار رفیق مرحوم اثر گذاشت که فوراً تیلیفون را برداشته و به محترم آقای روشنفکر که فکر میکنم مدیر عمومی جریده رسمی آن وزارت بودند مرا معرفی و خواهش کردند تا مراحل تقرر را ذریعه شعبات ذی‌علاقه بعد از بررسی سوابق تحصیلی ام طی نمایند. خلاصه مراحل تقرر آغاز و در آن بست کمبود تقرر حاصل و طور خدمتی به سکرتریت مقام محترم معینیت وزارت عدلیه که محترم محمد موسی شفیق در راس آن قرار داشتند موظف شدم تا با همکاری نزدیک محترم احمد علی حیرت سکرتر شان وظایفم را به پیش ببرم.

اینکه من تا چه حد از تماس نزدیک با جوانان با دانش و فهمیده ای آن مقام خاصاً رفیق شادان و رفقاییش و شخص مرحوم موسی شفیق بهره مند گردیده بودم و در اجرای وظایف محوله تا چه حد موفق بودم و به اصطلاح با رتبه و موقعیت کوچک اداری به پیشبرد چه وظایف مهم موفق و کامیاب بودم بحثی است خارج از موضوع. ولی من اینقدر میگویم سپاس از همه جوانان با دانش و صادق دستگاه عدلی و قضایی وقت و سایر مربیون حزبی و دولتی ام که در رشد فکری و معنوی ام سهم ارزنده ایفا نمودند. بهر ترتیب اولین برخورد انسانی و شریفانه رفیق شادان و نیز طرز صحبت و فصاحت کلامم با مرحوم شادان زمینه ای را مساعد ساخت تا این روابط از صحنه آمریت و مادونیت فراتر رود و بدوستی و برادری هم زمینه سازی نماید. همین بود که من نه تنها با محترم رفیق شادان بلکه با سایر جوانان دیگر نیز چون مرحوم کریم جان سکرتر محترم سید شمس الدین خان مجروح، علی احمد حیرت سکرتر محترم موسی شفیق، هاشم

جان پوپل , محترم کمال مسرور , مرحوم یحی شیرزاد, محترم آغای بهاولدین بها, محترم اسماعیل جان قاسمیار روابط رفیقانه و دوستانه اداری پیدا کردم همین بود که در هر نشست غیر رسمی در فراغت و وقفه ای کار اداری با هم بودیم و با سرودن اشعار, طنز ها , و جر بحث های علمی از همدیگر بهره مند بودیم و یقین دارم که غیر از من دوستان و همکاران اداری و رفقای دوره تحصیلی شادان را بهتر از من شناخت و معرفت داشته اند.

چون من از سال هجرت یعنی سال ۱۳۶۹ به اینطرف از بعضی محترمین نامبرده و سایر دوستان دوره کارم آگاهی ندارم که در قید حیات اند یا نه لذا با این تذکر که هر گاه زنده اند خداوند متعال عمر با صحت و سلامت برای آنها عنایت و هر گاه در قید حیات نیستند خداوند کریم و رحیم بهشت برین بآنها عنایت بدارد حال بخاطر جلوگیری از اطاله کلام میخواهم مستقیماً طور نمونه و برویت واقعیت از چند اجرات اداری رفیق مرحوم شادان و رویه نهایت اخلاقی و انسانی مذکور مطالبی بعرض برسانم:

در سال ۱۳۴۵ زمانی که محترم موسی شفیق از پست مقام معینیت وزارت عدلیه در زمان محترم دکتور عبدالحکیم طیبی برکنار رفتند و بحیث وزیر مشاور در وزارت امور خارجه تقرر حاصل نمودند من نیز از سکرتریت مقام معینیت آنوزارت بریاست محترم جمعیت العلما که در پهلوی بانک ملی, جا ییکه قبلاً کتابخانه عامه کابل موقعیت داشت در پیشبرد امور اداری آنمقام که محترم محمد صدیق کباری ریس آن ریاست بودند توظیف گردیدم. روزی که سر گرم کار بودم دروازه دفترم تک تک زده شد و بعداً زنی خوش سیما و خوش لباس ولی با چشمان گریان مقابلم ظاهر شد جوای احوال شدم و دانستم که خانم جوان از اذیت کارمندی که فکر میکنم در دیوان جدید التاسیس محکمه دیوان جرایم ترافیک اجرای وظیفه مینمود شاکی است و او که از روابط برادرانه , دوستانه و رفیقانه من و شادان غیر از موضوع آمریت و مادونیت آگاهی داشت از من

خواهش کرد تا او را نزد شادان ببرم و جریان را در حضور خود خانم به محترم شادان بگویم. من هم چنان کردم و خانم جوان قضیه آزار و اذیتش را که به بهانه تایپ مکتوبی بدفتر خواسته شده بود و مورد اذیت قرار گرفته بود به شادان در حضور من بیان داشت. رفیق شادان از شنیدن چنین خبر مات و حیرت زده شده بود لحظه ای سکوت و با فکر پریشان ولی بسیار مودبانه به خانم شاکی تسلی آمیز گفت: خواهر گل گریه مکن هر چه را درست میکنم همان بود که با خانم بدفتر کارش شخصاً رفته و آن کارمند را اخلاقاً مورد ضربات کلمات داخل اخلاق قرار داده و بیاس گناهِش آن جوان بی ادب دیگر در آن بست و چوکی وجود نداشت و خانم شاکی در حالیکه چادرش را بلند کرده و بخیر و سعادت شادان دعا میکرد در مصونیت بعدی بوظایف بعدی اش ادامه داد.

در سال ۱۳۶۵ که مصروف وظیفه در یکی از ارگانهای نظامی بودم و روی یک وظیفه و یک ضرورت عاجل خودم در حضور داشت در پیورم در عقب اشترنگ موتر رسمی ام قرار داشتم تصادفاً با مرد ریش سفیدی که میخواست خلاف قانون جاده میوند کابل را دقیقاً در نزدیک رکاخانه کابل عرضاً عبور نماید تصادم نمودم من با ایجابات آنوقت و مجبوریتی که داشتم در حالیکه هیچ گناهی جز فرار از محل واقعه نداشتم به راندن موتر ادامه دادم بهر ترتیب موترم توسط موظفین ترافیک ایستاده شد اینکهمرایم از طرف پولیس ترافیک آنوقت در حالیکه همشیره مریضم با من بود چه برخورد صورت گرفت تفصیل آن ضرورت نیست بهر ترتیب با دشمنی های وظیفوی پولیس با دستگاه وظیفوی من دوسیه ترتیب و بمحکمه اختصاصی انقلابی رجعت داده شد. در دوسیه از طرف اهالی منطقه و شهود و بیننده گان حادثه و حتی پولیس بیگناهی من دقیقاً در حادثه واقع شده واضح و هویدا درج گردیده بود ولی من که صرف بخاطر فرار از محل حادثه محکوم شناخته شده بودم مورد بررسی قرار گرفتم. خیر سوال در اینجاست که من با شناختی کامل اداری و برادرانه که با محترم سید شرف الدین شرف ریس حارنوالی اختصاصی انقلابی و محترم آقای شادان داشتم و هر دو را بخوبی میشناختم و آنها

صلاحیت عام و تام را داشتند تا دوسیه مربوطه را که در آن مصدوم جز زخم در بینی جراحات دیگر نداشت حفظ نمایند آنها مرا مقصر و شخصاً رفیق شادان برایم گفت که چنین توقع خاصاً از تو نداشتیم که از محل واقعه فرار کنی و مصدوم را بحالت خودش بدون کمک بگذاری و علاوه کرد که تو خودت وقتی بحیث آمر اداری دیوان برایم ترافیک ریاست عمومی استیناف مرکزی ستره محکمه وظیفه داشتی و در قضایای ترافیکی خوب میدانستی چرا چنین حرکت کردی بعد از تشریح که من ضرورت عاجل داشتم و همشیره مریضم داخل متورم بود که شفا خانه انتقال میدادم با این بخاطر قانونیت و اینکه وی (شادان) به قانون و قانونیت احترام داشت مرا مورد مجازاتی که مستحق بودم محکوم به جریمه نقدی نمود و من نیز از حرکت قانونی رفیق و برادرم که سالها با وی شناخت داشتم راضی و خوشنود بودم و عزت و قدر او نه تنها از دلم کم نشد بلکه بیشتر از پیش مستحکمتر نیز گردید.

در سال ۱۳۶۲ در حالیکه مسؤول رسیده گی از قضایای متهمین بودم همیشه نصایح برادر و رفیق شادان و دساتیر رفقای دیگرم را در چار چوب اصول و نورم های پذیرفته شده قانونی و حزبی در نظر داشتم و مسولیت وجدانی و فریضه انسانی من نیز حکم میکرد تا در حل قضایا نهایت دقیق باشم . روی این اصل اکثر قضایای مورد رسیده گی ام به برائت متهمین می انجامید که حتی بعضا با خصلت روشنفکرانه مرا محکوم به طرفداری از دسته های مخاصم مینمود و این دسته ها از کسانی بود که نه از راه و رسم انقلابی آگاهی داشتند و نه از ارزش های قانونی و اخلاقی و خوشبختانه تعداد آنها از لحاظ رقم نگران کننده برایم نبود. خیر میپردازم باصل قضیه : روزی در جمله قضایای مورد بررسی ام به قضیه یی برخورد نمودم و آن اینکه سه نفر از جوانان لیسه خیرخانه که بعداً بنام لیسه حبیب الله شهید مسمی بود بجرم داشتن سلاح و مهمات متهم و دوسیه شان بعد از طی مراحل از طرف پولیس و سلسلتاً به ارگان ما رجعت داده شد من با نخفتن شبها و روزها و دوری از زن و فرزندان چون همیشه سعی داشتم بیگناهی نباید

مجازات گردد بعد از تحقیق و بررسی قضیه و جمع آوری شهود و اسناد با الاخره نظریه دادم که در قضیه عساکر روس مقصر اند چه آنها بگس های سر بسته را که حاوی مهمات نظامی بود بگس رنگ های تعمیراتی گفته بالای جوانان متهم در مقابل پول فروخته اند. این اظهار نظر من چون بمبی انفجار کرد و جملات من که عساکر روس را متهم اصلی قضیه دانسته بودم و خاصتاً که آنها را دزد خطاب کرده بودم در چوکات وظیفوی ام و آمرین نزدیکم سر و صدایی خلق کرد ولی من که قبلاً دقیق قضیه را بررسی کرده بودم و اظهار کلمه دزد به بعضی عساکر روس را دقیقاً به کرسی اثبات رسانیده بودم نه تنها آمرین نزدیک بمن چیزی نگفتند بلکه ابراز نظر علمی و مستند من باعث رهایی متهمین شد و مقام محترم حارنوالی اختصاصی انقلابی بریاست سید شرف الدین شرف آغا و مقام محترم محکمه اختصاصی انقلابی بریاست رفیق محترم عبدالکریم شادان نظرم را معقول و دلایم را موجه و بخلصی متهمین ابراز نظر فرمودند و این بود اندیشه مرحوم رفیق شادان در پرتو قانون و شرع و اخلاق و انسانیت که جز مراعات قانون به هیچ چیزی نه اندیشیدند.

چیزی دیگر از کرکتر عالی و وظیفوی رفیق شادان این بود که او در حالیکه مهمترین وظیفه یعنی ریاست محکمه اختصاصی انقلابی را عهده دار بودند شخصاً در ماه یکی دو بار با هیات دیگرش سری بمحل و اقامت محبوسین و متهمین میزدند و اینکه بآنها نان و غذای لازم میرسد و با آنها خلاف قانون و شرع برخورد صورت نمیگیرد شخصاً از مسؤولین و متهمین سوال و بررسی مینمودند و این موضوع کار شنیده گی از دیگران نبوده و گواه و چشم دید شخصی من میباشد که قطع نظر از هر نوع تعلق مذهبی قومی ، لسانی ، منطقوی ، سیاسی و شخصی با ایمان و وجدان سالم بیان نموده ام.

قضیه دیگر: سرطان ۱۳۵۲ زمانیکه داود خان در اثر کودتای نظامی قدرت را از ظاهرشاه پسر کاکایش گرفت و تمام کودتاچیان وی به پست ها و موقعیتهای مهم دولتی قرار

گرفتند پدر مرحوم محمد امین خان که اگرچه از کودتا چپیان وی نبود ولی بلحاظ ارتباطات قبلی با شخص داود خان که بعضاً میگفتند پدرم نفر مخصوص داود خان بود و بحیث مشاور استخباراتی داود خان وظیفه داشت نیز دعوت بهمکاری با داود خان گردیده و بحیث سرپرست ریاست مصونیت ملی در نظر بودند و باین اساس در خدمت وی موتر و بادی گارد و غیره وسایل مربوط قرار گرفت این رویه ، مخالفین و حریفان پدرم را چون قدیر نورستانی وزیر داخله و حیدر خان رسولی وزیر دفاع و عده ای دیگر از کودتا چپیان را برانگیخت و باثر دسیسه که پدرم ضد کودتا عمل میکند با دو نفر از همکارانش باسم دگروال خلیل و میرمحمد حسین به جزا ذریعه ریاست محکمه نظامی محکوم گردیدند ، قسمیکه پدرم به اعدام و دو نفر دیگر بحبس های ده سال و دوازده سال مجازات شدند که بعد ها در اثر دادن یک خط بامضای پدرم عنوانی داود خان که شخصاً بدست خودم به داود خان تسلیم داده شد امر اعدام پدرم به دوازده سال حبس تبدیل شد.

من که در آن زمان در پهلوی پدر یگانه اعاشه کننده فامیل بودم با گرفتاری پدرم باثر دسیسه اشخاص فوق و گم شدن نام و نشانش و اینکه در کجا برده شد زیاد تلاش کردم سودی نبخشید بالاخره به کمک انسانی و اخلاقی رفیق مرحوم شادان دریافتم که پدرم طور خصوصی در یکی از گاراژ های وزارت داخله زندانی است آنجا رفتم و دیدم پدرم تمام جانش پر از خون باثر لت و کوب پولیس و هیات تحقیق گردیده است . من دگر از خود بیخود بودم و هر چه از زبانم آمد به اواز بلند بوزیر داخله گفتم همان بود که من نیز راهی گاراژ شده و زندانی گردیدم . من قضیه را برفیق شادان جوانی که جز قانون و قانونیت و اخلاق چیزی نمیدانست و مرا که با کمال خصوصیات اخلاقی و کاری میشناخت رساندم تیلیفون را برداشته و عاجلاً با ابراز و استعمال این کلمات که اگر خراشی در جان مفکر آید بمفهوم خراش در جان شادان است امر رهایی مرا صادر و من بعد از نگهداشتن سه یا چار ساعت خلاصی یافتم . و چون قدرت و توان نورستانی بالای

محترم شادان نرسید چیزیکه بمن کرد دوره مکلفیتتم را که باید در زمره ضابطان احتیاط سپری میکردم مرا در زمره پولیسان مکتبی در ولایت سمنگان فرستاد که البته در آنجا به کمک محترم صمد ازهر ریس ارکان وزارت داخله و محترم شادان بوظایف عسکری و خدمات وطنپرستانه مشغول شدم و پدرم نیز باثر تلاش های خودم و کمک های محترم شادان و جوانان دیگر با درک ستره محکمه و وزارت عدلیه و خاصتا والی با فهم و انساندوست آنوقت یعنی میر محمود که در حصه اول خیرخانه نزدیک نورستان وات زنده گی داشتند و بعد ها بحیث معین وزارت مالیه در سالهای بعد از انقلاب وظیفه داشتند بعد از سپری نمودن تقریبا شش سال در اواسط سال ۱۳۵۶ از قید زندانی سیاسی رهایی یافتند و در سال ۱۳۵۵ در ایالت منی سوتای امریکا در اثر همان زندانی شدن که گرده ها یش را صدمه زده بود در حال هجرت وفات و بخاک سپرده شدند.

این بود خلاصه ای از هزاران کار کرد های مرحوم شادان که باساس حق نمک دوستی بدون ترس و هراس و بخاطر رویه و کرکتر عالی انسانی اش چه در چوکات وظیفوی و چه در چوکات دایره اخلاقی مذکور بیان کردم .

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده ای عالم دوام ما

سعدیا! زاهد یا مرد نیکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نیکویی نبرند

www.ayenda.org